

ادیان و اوضاع فرهنگی در «بُست»

سید محمدرضا عالمی^{۱۰۵}

چکیده:

شهر بُست واقع در شرق سیستان، علاوه بر این که در قرون اولیه اسلامی از نظر سوق‌الجیشی اهمیت فراوانی داشته و از نظر نظامی، سیاسی و اقتصادی مورد توجه فراوان بوده است، به دلیل موقعیت مرزی و رفت آمد اقوام و گروه‌های مختلف، دارای گوناگونی فرهنگی و مذهبی فراوان نیز بوده که در نوع خود بسیار جالب است. این تنوع و گوناگونی را می‌توان در ادیان موجود در آن، زبان‌ها و اقوام گوناگون، آداب و رسوم، مذاهب و دانشمندان بسیارش جستجو کرد. این تحقیق برآن است تا با استفاده از منابع اولیه معتبر و همچنین کتاب‌های تحلیلی که برای روشن ساختن موضوع مفید است، به بعضی از جنبه‌های فرهنگی شهر بُست مانند: زبان، ادیان، اقوام، آداب و رسوم و علما و دانشمندان فراوان این شهر بپردازد.

واژه‌گان کلیدی: بُست، سیستان، دین و فرهنگ، آداب و رسوم، علما و دانشمندان

مقدمه:

شهر باستانی بُست، یکی از مراکز مهم مدنیت قدیم، در شرق سیستان و در محل تلاقی دو رود هیرمند و ارغنداب قرار گرفته،^{۱۰۶} که آثار به جای مانده از عظمت و شکوه بسیار آن در ادوار گذشته حکایت می‌کند. این شهر به علت موقعیت خویش - که در بین هند و سرزمین‌های اسلامی قرار داشته - به عنوان یک شهر تجاری مهم، مطرح و کشاورزی آن وابسته به رود هیرمند بوده است.

^{۱۰۵}. دانشجوی دکتری تاریخ تمدن اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه،

^{۱۰۶}. دائرة المعارف آریانا، کابل، انجمن دایرة المعارف افغانستان، مطبعه دولتی، میزان ۱۳۴۱ش، ج ۴، ص ۱۳۵.

این شهر قبل از اسلام، به طور متوالی تحت سیطره حکومت‌های هخامنشی، اشکانی، کوشانی، ساسانی و شیونی-هفتالی بوده است.^{۱۰۷} پس از ظهور اسلام شهر بُست در حدود سال ۳۰ هجری فتح شد؛^{۱۰۸} اما تا اوایل حکومت امویان چندبار ساکنانش دست به شورش زده و مجدداً فتح گردیده است.^{۱۰۹} و تا مدت‌ها بعد از آن محل درگیری امویان و خاندان رتبیل‌شاه بوده^{۱۱۰} و در زمان یزید بن معاویه این شهر در مقابل واقعه عاشورا از خود واکنش نشان داده^{۱۱۱} و مدتی را نیز در تصرف عمال ابن زبیر بوده است.^{۱۱۲} در این شهر پس از حرکت ابن اشعث،^{۱۱۳} خوارج قدرت یافتند^{۱۱۴} و اختلافات قومی اعراب ساکن بُست نیز در اواخر دوره امویان گسترش یافته و تا اوائل دوره عباسی نیز ادامه داشته است،^{۱۱۵} تا اینکه پس از روی کار آمدن طاهریان، عیاران نیز ظهور کردند و دست به شورش‌هایی در بُست و سیستان زدند^{۱۱۶} از میان همین عیاران بُست، یعقوب لیث سر بلند کرد و دولت صفاری را تشکیل داد و سپس طاهریان را بر انداخت.^{۱۱۷} یعقوب پس از مدتی چنان قدرت یافت که در مقابل خلافت عباسی قرار گرفت؛ اما پس از وی و برادرش عمرو، حاکمان بعدی صفاری دچار ضعف گردیدند و بُست توسط سبکتگین تصرف شد. اقدامات خلف بن احمد - آخرین حاکم مستقل صفاری - نیز سودی نبخشید و پس از آن دوره‌ی غزنویان آغاز گردید.^{۱۱۸}

هرچند شهر بُست بیشتر از جهت موقعیت تجاری، سیاسی و نظامی مورد توجه بوده است، ولیکن فرهنگ و تمدن این شهر نیز مجال بسیاری برای بحث دارد. شهر بُست به دلیل واقع شدن در بین مسیر سرزمین‌های اسلامی و بلاد هند و همچنین رفت و آمد بازرگانان مسلمان و هندی و ورود جنگجویان، سه فرهنگ مختلف بومی، اسلامی، هندی را باهم در آمیخته است.

- ^{۱۰۷} غلامعلی حداد عادل، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۸ش، ج ۳، ص ۳۸۰ و عبدالحی حبیبی، جغرافیای تاریخی افغانستان، پیشاور، مرکز نشراتی میوند، ج ۲، ۱۳۷۸، ص ۱۸۶.
- ^{۱۰۸} ناشناخته، *تاریخ سیستان*، تصحیح ملک الشعرای بهار، تهران، انتشارات پدیده خاور، چاپ ۲، ۱۳۶۶ش، ص ۸۲-۸۳ و بلاذری، *فتوح البلدان*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۸ق، ص ۳۸۶.
- ^{۱۰۹} ابن سعد، *الطبقات الکبری*، بیروت، دارصادر، ج ۵، ص ۴۷ و ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، چاپ اول ۱۴۰۸ هـ، ج ۲، ص ۲۶۲.
- ^{۱۱۰} بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۳۸۸-۳۸۹.
- ^{۱۱۱} *تاریخ سیستان*، ص ۱۰۰.
- ^{۱۱۲} همان، ص ۱۰۵.
- ^{۱۱۳} طبری، *تاریخ طبری*، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۶۱۷-۶۴۱ و ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۱۵۹-۱۶۰.
- ^{۱۱۴} *تاریخ سیستان*، ص ۱۲۶-۱۲۶.
- ^{۱۱۵} همان، ص ۱۳۱.
- ^{۱۱۶} همان، ص ۱۹۲-۱۹۳.
- ^{۱۱۷} همان، ص ۲۱۹-۲۲۰.
- ^{۱۱۸} جرفادقانی، *ترجمه تاریخ یمینی*، به اهتمام جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ش، ص ۲۳ و شبانکاره‌ای، *مجمع الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران؛ امیرکبیر، چاپ ۲، ۱۳۷۶ش، ص ۳۶.

در مورد پیشینه تحقیق به جز مقالات «جغرافیای تاریخی بُست»، «وضع سیاسی بُست از ورود اسلام تا پایان دوره اموی» و مقاله «وضع سیاسی بُست در عصر اول عباسی تا پایان طاهریان» که در مورد بُست نگاشته شده‌اند، بیشتر به اوضاع سیاسی این شهر پرداخته و در مورد ادیان و اوضاع فرهنگی این شهر مقاله و یا کتاب خاصی نگاشته نشده است،^{۱۱۹} مدخل‌هایی که در دایره المعارف بزرگ اسلامی و دانش‌نامه جهان اسلام موجود می‌باشد نیز بسیار مختصر و کلی بوده و اطلاعات چندانی به دست نمی‌دهد، در این مقاله سعی شده است تا با استفاده از منابع دست اول و معتبر، روایت درستی از ادیان و اوضاع فرهنگی این شهر ارائه گردد.

۱- زبان

۱-۱- فارس‌ها(بومیان) و زبان فارسی

ساکنان بومی که از زمان ساخت شهر بُست به دست گودرز،^{۱۲۰} در آن سکنی گرفته‌اند و در دوره قبل از ورود مسلمانان به زبان دری سخن می‌گفتند. پس از فتح سرزمین‌های فارسی‌زبان، سرزمین سیستان و از جمله شهر بُست به دست مسلمانان و اعراب، زبان عربی به عنوان زبان رسمی و دیوانی در این سرزمین‌ها بکار گرفته شد؛ اما مدارکی در دست است که نشان می‌دهد، زبان و ادب فارسی با ورود اسلام و اعراب به این سرزمین برخلاف دیگر مناطق فارسی زبان از بین نرفت، بلکه همچنان به حیات خویش ادامه می‌داد. تاریخ سیستان پنج بیت شعر آورده که زردتشتیان سیستان، هنگام روشن نمودن آتشکده کرکوی(در غرب بُست) با آواز بلند می‌خواندند، تا مراسم دین مزدیسنان را هرچه باشکوهتر انجام داده باشند، این ابیات که به سروده‌ی آتشکده کرکوی موسوم است، بنا برحواشی مرحوم بهار بر تاریخ سیستان چنین است:

فرخته بادا روش	خنیده گرشاسب هوش
همی پراست از جوش	انوش کن، می‌نوش
دوست بدا گوش	به آفرین نه گوش
همیشه نیکی کوش	که دی گذشت دوش
شاه خدا یگانا	به آفرین شاهی ^{۱۲۱}

^{۱۱۹}. سید محمد رضا عالمی، جغرافیای تاریخی بُست از ابتدا تا دوره‌ی معاصر، فصلنامه علمی - تخصصی تاریخ در آینه پژوهش، سال پنجم، شماره دوم(مسلول ۱۸)، تابستان ۱۳۸۷ش، صص ۸۳، ۸۴؛ سید محمد رضا عالمی، اوضاع سیاسی بُست از ورود اسلام تا پایان امویان، فصلنامه علمی - تخصصی تاریخ در آینه پژوهش، سال پنجم، شماره سوم(مسلول ۱۹)، پاییز ۱۳۸۷ش، صص ۶۹-۹۴ و سید محمد رضا عالمی، اوضاع سیاسی بُست در عصر اول عباسی تا پایان طاهریان، فصلنامه علمی - تخصصی سخن تاریخ، سال چهارم، شماره نهم، تابستان ۱۳۸۹ش، صص ۸۹-۱۰۹.

^{۱۲۰}. تاریخ سیستان، ص ۲۴.

^{۱۲۱}. همان، ص ۲۵.

دکتر ذبیح الله صفا این سرود را از اشعار کهن محلی سیستان - که همان فارسی دری مقارن ظهور اسلام بوده است - می‌داند،^{۱۳۲} این سروده قدیمی‌ترین و زیباترین اشعار شش هجایی فارسی، در اوایل عهد اسلامی است که با توجه به یکی از روایات کهن حماسی به وجود آمده و از ابیات فوق معلوم است که اولاً: قافیه در آن‌ها کاملاً وجود دارد؛ ثانیاً: وزن همه‌ی آن‌ها شش هجایی است و از حیث شنیداری با اشعاری که بعدها پیدا شده است، همسان است.^{۱۳۳}

تجدید دوباره‌ی زبان فارسی

پدید آمدن یک لهجه ادبی فارسی و رسمیت یافتن آن به عنوان زبان ادبی، سیاسی و علمی، پس از ورود مسلمانان و عرب‌ها، از وقتی امکان یافت که دولت مستقل صفاری در سیستان تأسیس شد. در مورد سلسله طاهریان که قبل از سلسله‌ی صفاری بر خراسان حکومت می‌راندند، هیچ قرینه‌ی تاریخی در دست نیست که قصد برانداختن زبان رسمی عربی و روی کار آوردن فارسی دری را به عنوان زبان رسمی درباری داشته‌اند، حتی روایاتی در دست است که جانشینان طاهر ذوالیمینین از نشر کتب پهلوی هم جلوگیری می‌کردند:

«ایشان را در پارسی و لغت دری اعتقادی نبود و در آن عصر شعرا در این فن کمتر خوض کردند».^{۱۳۴}

برعکس سلسله طاهری، سلسله صفاری حامی بسیار جدی زبان فارسی بودند.^{۱۳۵}

سیستان به دلیل دور بودنش از مرکز خلافت در دورانی که شعرایی چون محمد بن وصیف سگزی، بسام گُرد و محمد بن فحلد به دربار یعقوب لیث آمدند، از امتیازهای ویژه‌ی برخوردار بود و این مسأله دارای اهمیت فراوان است؛ زیرا در آن هنگام کانون‌های عربی کردن زبان فارسی، در بخارا و نیشابور، که امیران و شخصیت‌های بلندپایه از آن پشتیبانی می‌کردند، نتوانستند از روند گسترش زبان فارسی در این سرزمین جلوگیری کنند.^{۱۳۶}

تاریخ سیستان نحوه‌ی رسمیت یافتن شعر و ادب فارسی را چنین نقل می‌کند که: وقتی یعقوب هرات را متصرف شد و خوارج را تار و مار کرد،

۴۴

«شعرا او را شعر گفتندی به تازی، یعقوب گفت: چیزی که من اندر نیامم چرا باید گفت؟ پس محمد بن وصیف شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر در پارسی را او گفت که پیش از او کسی بعد از حمله اعراب و تصرف این سرزمین، به فارسی شعر نگفته بود و همگان شعر و معرفت تازی می‌دانستند مگر شخصی به نام حمزة بن عبدالله الشاری».

چون یعقوب هرات را گرفت و سیستان، کرمان و فارس را به او دادند محمد بن وصیف این شعر را به

^{۱۳۲} ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۶۳، ج اول، ص ۱۴۷.

^{۱۳۳} همان، ص ۱۴۸.

^{۱۳۴} محمد مجوزی، سیستان نگین درخشان فرهنگ و ادب فارسی، دانشگاه زابل، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۲۵.

^{۱۳۵} ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ص ۱۶۴.

^{۱۳۶} محمد مجوزی، سیستان نگین درخشان فرهنگ و ادب فارسی، ص ۲۵.

فارسی گفت:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام
ازلی خطی در لوح که ملکی بدهید
بنده و چاکر و مولای و سگانند و غلام
بی‌ابی یوسف یعقوب بن الیث همام
لتره شد لشکر زنبیل و هبا گشت کنام^{۱۲۷}
و... ابیات این شعر دراز است و ما اندکی از آن را نقل کردیم.

پس از وصیف شخصی به نام «بسام گُرد» نیز که از خوارج بود و به صلح نزد یعقوب آمده بود، چون طریق وصیف را دید، شروع به شعر گفتن نمود و داستان عمار خارجی را به شعر در آورد. پس از وی محمد بن مخلد نیز شعری به فارسی در نزد یعقوب خواند و از آن پس شعر گفتن به فارسی در دربار صفاری باب شد. البته شخصی قبلاً به نام «بونواس» در میان شعرش سخن پارسی طنز را آورده بود؛ ولی این رسم به صورت شعر برای اولین بار پس از تسلط اعراب در این مناطق بوده است.^{۱۲۸}

یک نکته قابل توجه و جالب در مورد لهجه دوم بُست در منابع موجود است و آن اینکه مقدسی در رحله خویش بعد از آنکه بُست را قصبه‌ای جدا از سیستان به حساب می‌آورد، می‌گوید در کلام مردم سجستان، یک سنگینی و سختی احساس می‌شود که از سینه‌هاشان خارج می‌شود و بلند صحبت می‌کنند و لسان اهل بُست احسن از آن‌هاست و دارای آن سختی و صعوبت نیست.^{۱۲۹}

۱-۲- عرب‌ها و زبان عربی

ساکنان دیگر بُست در قرون اولیه اسلامی که هم زمان با حمله اعراب و فتح شهر بُست به دست آن‌ها به این منطقه آمدند و در آنجا ساکن شدند، اعراب بودند. بیشتر این اعراب ساکن بُست از دو قبیله بنوتمیم و بکر بن وائل بودند^{۱۳۰} که از قدیم رقابت شدیدی با هم داشتند و این رقابت آن‌ها گاهی باعث تشنج و شورش نیز می‌شد. اغلب حکامی که مستقیم و غیر مستقیم از سوی خلافت به این منطقه اعزام می‌شدند، با مخالفت یکی از دو قبیله‌ی یاد شده روبه‌رو می‌شد، البته در شهر بُست از قبیله بکر بن وائل تعداد بیشتری وجود داشت و نسبت به قبیله دیگر در اکثریت بودند. این در حالی بود که در مرکز سیستان یعنی شهر زرنج قبیله بنوتمیم در اکثریت بودند.^{۱۳۱} از این رو زبان عربی به عنوان زبان فاتحان و همچنین زبان رسمی و حکومتی در بُست رواج یافت.

زبان عربی علاوه بر اینکه زبان قسمتی از ساکنان بُست و زبان رسمی و دیوانی بود، مورد استفاده‌ی علما و دانشمندان بُستی نیز بود و بسیاری از آثار علمای بُستی به این زبان نوشته شده است و شعرا شعر

^{۱۲۷} تاریخ سیستان، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

^{۱۲۸} همان، ۲۱۱ و ۲۱۲.

^{۱۲۹} مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، بیروت، مؤسسه العربیه للدراسات والنشر و ابوظبی، دارالسویدی نشر و التوزیع،

چاپ اول، ۲۰۰۳م، ص ۲۹۰.

^{۱۳۰} تاریخ سیستان، ص ۱۳۲.

^{۱۳۱} همان، ص ۱۳۱.

۱-۳- ترک‌ها و زبان ترکی

به نقل مؤلف *حدود العالم* در غزنین و شهرهای سرحدی خراسان، بلخ و تخارستان، بُست و گوزگانان، ترکان خُلُج یا خَلَج جای داشتند که مردمانی دامدار و گردنده با گوسفند بوده‌اند.^{۱۳۳} این در صورتی است که ابن حوقل در مقایسه‌ی مردم زابلستان با بُست می‌گوید: «زی و لباس مردم خلیج زابلستان و نواحی غور، مانند ترکان بود ولی البسه و زی مردم بُست مانند اهل عراق بود».^{۱۳۳} بنابراین ترکان خَلَج را منتسب به زابلستان در شرق شهر بُست می‌کند و مردم بُست را جدا از آن می‌داند و یا اینکه فقط زی و نحوه البسه‌ی آندو مکان را مقایسه می‌کند و درصدد این نیست که در عدم وجود ترکان خلجی در بُست سخنی براند. در هر دو صورت ترکان خلجی مردمانی کوچرو بوده‌اند (بنابه گفته مؤلف *حدود العالم*) در حالیکه شهر بُست از قدیم مسکون و دارای اهالی یکجانشین بوده‌اند. بنابراین غیر از ترکان خلج می‌بایست ساکنان بومی، غیرترک در این شهر و قریه‌های اطراف آن وجود می‌داشته که ساکن آنجا باشند. درباره‌ی زبان قوم خلج که از ترکان بودند، در منابع معتبر موجود چیزی دیده نمی‌شود؛ امکان دارد زبان آن‌ها هم مانند ساکنان بومی، دری (فارسی) با واژه‌های ترکی-مغولی بوده است و یا اصالتاً به ترکی سخن می‌گفته‌اند.

۱-۴- زبان پشتو

استاد عبدالحی حبیبی در کتاب *تاریخ جغرافیایی افغانستان* می‌گوید: «در روایات "پته‌خزانه" پشتو چنین نقل شده که بُست در سال ۲۰۰هـ مرکز علما و دانشمندان بود و ابو محمد هاشم بن زید سروانی بُستی شاعر اقدم پشتو (متولد ۲۲۳هـ) در این شهر می‌زیست».^{۱۳۴} سؤال این است که آیا می‌توان با این استناد، شهر بُست را یکی از مکان‌های تولد و رشد ادب و شعر پشتو دانست؟

منبعی که استاد حبیبی به آن استناد می‌ورزد، «پته‌خزانه» به معنای خزانه نهفته، توسط شخصی به نام «هوتک» نوشته شده و در آن احوال ۴۹ شاعر از سال ۱۳۹هـ تا زمان مؤلف آن (۱۱۴۲هـ) ذکر گردیده است؛ اما مشکل اساسی این است که این منبع تنها توسط استاد حبیبی رؤیت شده و فقط عکس‌هایی از آن ارائه شده است که قابل قبول نیست و بسیاری از محققین داخلی (افغانی) مانند مایل هروری و... و خارجی مانند مورگنستیرنه^{۱۳۵}، دوپری و... آن را فاقد اعتبار و جعلی و ساخته و پرداخته‌ی استاد حبیبی و دوستانش

^{۱۳۳} محمد رضا ناجی، *تاریخ و تمدن در قلمرو سامانیان*، تهران، ناشر مجمع علمی تمدن و فرهنگ سامانیان، ۱۳۷۸، ص ۶۶۴.

^{۱۳۳} ابن حوقل، *صورة الارض*، دار صادر بیروت، طبع لیدن ۱۹۳۸، چاپ دوم، قسمت دوم، ص ۴۱۹.

^{۱۳۴} عبدالحی حبیبی، *جغرافیای تاریخی افغانستان*، ص ۱۹۱.

^{۱۳۵} نجیب مایل هروری، *تاریخ و زبان در افغانستان*، تهران، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، چاپ دوم، ۱۳۷۱، ص ۹۰-۹۶.

دانسته‌اند.

مورگستیرنه (مارگشترن) نروژی فردی زبان‌شناس و کاملاً مطمئن است که کار حیبی درباره‌ی پته خزانه جعلی است، وی در مورد زبان پشتو می‌گوید:
«از نظر نسخه‌شناسی و ادبیات، زبان پشتو از قرن ۱۷ میلادی پیشتر قدمت ندارد».^{۱۳۶}

۲- دین

۲-۱- ادیان در بُست قبل از اسلام

بنا به عقیده مؤلف گمنام *تاریخ سیستان*، شهر سیستان (زرنج، زرنج) را گرشاسب ساخت و قبل از ساختن سیستان شهر بُست، رخد، زمین‌داور و کابل را در اختیار داشت که جد مادری او به نام گودرز آن‌ها را ساخته بود و به گرشاسب رسیده بود.^{۱۳۷} بنابراین تاریخ شهر بُست را به زمان جد مادری گرشاسب - که پدر زن جمشید بوده است - می‌رساند. در ادامه، گرشاسب و نبیره‌گان او را تا فرامرز بن رستم، همه را به طریقت و دین حضرت آدم (ع) می‌داند و در نحوه اعمال، تکالیف و روش دینشان می‌گوید:

«بامداد و به وقت زوال و شبانگاه نماز می‌خواندند و ایزد را پرستش می‌کردند و اگر می‌خواستند به شغل و کار دنیایی، چه کوچک و چه بزرگ بپردازند، ابتدا نماز می‌خواندند و سپس به دنبال آن کار می‌رفتند، زنا و لواط و دزدی و خون ناحق ریختن میانشان حرام بود و مردار نمی‌خوردند تا آنکه آنرا ذبح کنند، صدقه بسیار می‌دادند و میهمان را گرمی می‌داشتند. و دختر، مادر و خواهر را به زنی نمی‌گرفتند».^{۱۳۸}

جنگ میان رستم و اسفندیار به این جهت بود که چون زرتشت ظهور کرد و دین مزدیسنان را آورد، رستم آنرا منکر شد و نپذیرفت و به دین اجداد خود باقی ماند و به آن سبب از پادشاه کشتاسب سرکشید و هرگز ملازمت تخت وی را نکرد،^{۱۳۹} بنابراین دومین دین حاکم در شهر و مناطق اطراف بُست و دیگر جاهای حکومت کشتاسب پس از طریقت حضرت آدم، دین زرتشتی شد.

زرتشت مدعی بود که آیین خود را از اهورا مزدا دریافت کرده تا جهان را از تیرگی‌ها پاک کند و آن را به سوی نیکی و روشنایی رهنمون شود. این دین به نام‌های دیگری همچون گبر، مجوسی و پارسی نیز خوانده می‌شود و اکثر علمای اسلام، زردتشتیان را از اهل کتاب دانسته‌اند؛ این دین در ادامه‌ی حیات خویش در حدود یک قرن قبل از میلاد تحول یافت و آن صورت تحول یافته را آیین مزدیسنی می‌نامند که در لغت به معنی پرستش مزداست.^{۱۴۰}

امروزه نیز به واسطه‌ی مطالعات جدید و کاوش‌های باستان‌شناسی، وجود این دین در شهر بُست و

^{۱۳۶} سید سلطان شاه همام، *دردهای خراسانیان*، پیشاور، چاپ اول، جدی ۱۳۷۰ هـ ش، ص ۲۵ و ۲۶.

^{۱۳۷} *تاریخ سیستان*، ص ۲۴.

^{۱۳۸} همان، ص ۳۳.

^{۱۳۹} همان، ص ۳۳ و ۳۴.

^{۱۴۰} حسین توفیقی، *آشنایی با ادیان بزرگ*، تهران، سمت، موسسه طه و مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ ۴، ۱۳۸۰، ص ۶۲.

مناطق اطراف آن ثابت شده است؛ از جمله این مطالعات، مطالعات کرادو نیولی می‌باشد که با بررسی روایت‌های ایسیدوروس خاراکیسی [ص ۱۷] و شواهد روی نقشه‌ی راه‌های روم (توماسک، ۱۸۸۳، ص ۲۰۷ و ۲۰۸) و دیگر منابع باستانی، وجود جماعات زرتشتی را در سیستان و خصوصاً در شهر بُست مدلل کرده است.^{۱۴۱}

یکی دیگر از ادیان قبل از اسلام در بُست دین بودایی است و توسط گوتاما شاکیا مونی که لقب بودا به معنی بیدار گرفت، بنیان گذاشته شد.^{۱۴۲}

دین و آیین بودا یکی از شاخه‌های دین هندوست که از هندوستان بیرون آمده و سراسر مناطق خاوری را در نور دیده است. بنابر بررسی‌های تراسدیل ۱۳۶۳ ش. / ۱۹۸۴ م. که در زاغه‌های مسکونی و مقدس خانه گوهر در بُست انجام داده است، این زاغه‌ها به همراه برجی در قندهار در شرق بُست، نشانه‌ی دورترین نقطه غربی حوزه‌ی نشر آیین بودایی، در قبل از اسلام است؛^{۱۴۳} اما این دین به علت داشتن اندیشه‌های عرفانی لطیف امروزه گسترش بسیاری داشته است و در مناطق پرجمعیت جهان پیروان زیادی دارد و اخیراً حتی به اروپا و امریکا نیز سرایت کرده است.^{۱۴۴}

از دیگر ادیان موجود در شهر بُست در قبل از اسلام، سخن از دین مسیحیت نیز می‌رود که هرچند وجود این جماعات مسیحی بطور قطع در بُست ثابت نشده است؛ اما شخصی به نام بازورث مطالب قابل تأملی درباره‌ی جامعه مسیحی نسطوری (آشوری) آنجا گرد آورده است.^{۱۴۵}

۲-۲- ادیان در بُست پس از ورود اسلام

رسول خدا حضرت محمد(ص) در سال ۵۷۰ م. به دنیا آمد و در سال ۶۱۰ م. دین اسلام را آشکار نمود و توانست در مدت ۲۲ سال قسمتی از عربستان را فتح کند. وی شاهان روم شرقی، فارس، حبشه و امرای یمامه، بحرین و غسانی را کتباً دعوت به قبول اسلام نمود و خود که در سال ۶۲۲ م. به شهر مدینه هجرت کرده بود، در سال ۶۳۱ هـ شهر مکه را فتح کرد و سپس در سال ۶۳۲ م. با زندگی وداع نمود^{۱۴۶} و از خود آیینی بزرگ و جهانی به یادگار گذاشت.

جانشینان پیامبر(ص) توانستند قلمرو حکومت اسلامی را توسعه دهند و از غرب به روم و شمال افریقا و از شرق به مرزهای هندوچین و سرزمین افغانستان دست یابند. فرماندهی اسلامی ربیع بن زیاد توانست برای اولین بار شهر بُست را در اوایل قرن اول هجری تصرف نماید، از آن پس بود که دین اسلام در بین مردم بُست گسترش یافت و اکثراً مردم به این آیین حیات بخش جدید، ایمان آوردند و دین اسلام در شهر بُست حاکم شد. هرچند که حاکمان بعدی این حکومت بزرگ اسلامی کمتر به شیوه‌ی سلف خود عمل می‌کردند و

^{۱۴۱} . غلامعلی حداد عادل، دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۳۸۰.

^{۱۴۲} . حسین توفیقی، تاریخ ادیان بزرگ، ص ۴۵.

^{۱۴۳} . غلامعلی حداد عادل، دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۳۸۰.

^{۱۴۴} . حسین توفیقی، تاریخ ادیان بزرگ، ص ۴۵.

^{۱۴۵} . غلامعلی حداد عادل، دانشنامه جهان اسلام، ص ۳۸۰.

^{۱۴۶} . غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، قم، احسانی، ۱۳۷۵ ش، ج ۱، ص ۱۵۴.

بقول رتبیل که چون عاملان بنی امیه را چنان گستاخ و طماع دید، به تأسف بانگ برآورد و گفت: «کجایند آن قوم که از این پیش به این جا می‌آمدند؟ آن قوم که شکم‌هایشان به پشت چسبیده بود و چهره‌هایشان از بس بر خاک سوده بودند، سیاه گشته بود، آن قوم که خویشتن را از برگ خرما پاتابه می‌ساختند، هر چند شما به دیدار آن قوم خوشترید؛ اما آن‌ها بهتر از شما پیمان نگه می‌داشتند و بهتر از شما نیز جنگ می‌کردند».^{۱۴۷}

این سخن درست بود؛ زیرا از همان روزگار بنی امیه، اعراب دیگر فاتحان قادسیه و تیسفون نبودند و فساد و جور و رشوه آن‌ها را دگرگون کرده بود. همین عملکرد عاملان حاکمان اموی بود که حتی قیام‌ها و جنبش‌هایی برای تجدید ادیان گذشته، در این مناطق به پا خاست و از آن جمله است جنبشی که شرح آن را تاریخ سیستان، در سال ۱۵۰ هـ ذکر کرده است^{۱۴۸} که به احتمال قوی مربوط به انقلاب استادسیس است، البته در مورد انقلاب استادسیس در دیگر منابع همچون تاریخ یعقوبی، طبری، العبر، الکامل، زین الاخبار و ... نیز اخباری آمده است.

استادسیس نام پیشوای جنبشی عصیانگر در خراسان و سیستان در قرن دوم هجری است، این جنبش بر ضد حکومت عباسیان در بادغیس (شمال غرب افغانستان کنونی) که چند بار صحنه شورش شده بود و «به‌آفرید» به آنجا پناه برده بود و هنوز هم پیروانش در آنجا می‌زیستند، شروع شد و بزودی نواحی بزرگی از خراسان و سیستان را فرا گرفت.^{۱۴۹} آنچه که در این جا برای ما مهم است، ارتباط قیام و انقلاب استادسیس با جنبشی در شهر بُست می‌باشد که در آن رئیس شورشیان شهر بُست مردی بود از لغثریان به نام محمد بن شداد؛ آذریه مجوسی و مرزبان مجوسی (ظاهراً از سران نامدار مزدیسنان) با گروهی کثیر بدو پیوستند و چون قدرت گرفت، قصد زرنج، حاکم‌نشین سیستان را نمود.^{۱۵۰}

البدء والتاریخ در ذکر مذاهب و شرایع مجوس، (زرتشتی) لغثریه را از جمله فرقه‌های مجوس نام برده که به نظر می‌رسد، شکل عربی همان نام است که در تاریخ سیستان، لغثریان آمده. مقدسی دو فرقه‌ی دیگر مجوس یعنی به‌آفریده و خرمیه را نیز نام برده است.^{۱۵۱} بنابراین اطلاعات، قیامی که محمد بن شداد از فرقه لغثریه مجوسی آن را در بُست رهبری می‌کرده و با جنبش استادسیس نیز از نظر عقیدتی و سیاسی هماهنگی داشته، می‌بایست برای قیام خویش طرفداران بسیاری را در شهر بُست و اطراف آن می‌داشته است. این مسأله نشانگر آن است که حتی تا نیمه قرن دوم هجری در شهر بُست و اطرافش، زرتشتیان حضور و جماعتی چشمگیر داشته‌اند که توانسته‌اند دست به قیام بزنند.

به غیر از دو دین اسلام و مجوس گزارش‌هایی از وجود ادیان دیگر نیز در بُست رسیده است، از آن جمله گزارشی است که مسعودی در کتابش خبر از آن داده است و می‌گوید:

^{۱۴۷} عبدالحسین زرین کوب، دو قرن سکوت، تهران، انتشارات سخن، چاپ دهم، ۱۳۷۸، ص ۳۲۱.

^{۱۴۸} تاریخ سیستان، ص ۱۴۲.

^{۱۴۹} غلام حسین صدیقی، جنبش‌های دینی ایرانی (در قرن ۲ و ۳ هـ) تهران، انتشارات پازنگ، چاپ دوم، ۱۳۷۵، ص ۱۹۴.

^{۱۵۰} تاریخ سیستان، ص ۱۴۲.

^{۱۵۱} غلام حسین صدیقی، جنبش‌های دینی ایرانی، ص ۲۰۵-۱۹۴.

«به سال دویست و هشتاد و سوم از جانب عمرولیث صفار، هدیه‌ها رسید... بتی روئین نیز همراه آنان بود که به شکل زنی ساخته بودند و چهار دست داشت و دو حمایل نقره، مرصع به جواهر سرخ و سپید بر آن آویخته بود و در مقابل این مجسمه بتان کوچک بود که دست و صورت داشت و زینت و جواهر بر آن بود، این مجسمه بر گاوی بود که به اندازه‌ی طبیعی ساخته شده بود و جمازه‌ها آنرا می‌کشید، این همه را به خانه‌ی معتضد بردند، آنگاه مجسمه را به محل شرطه در ناحیه شرقی فرستاد و ۳ روز برای تماشای مردم آنجا بود، سپس آنرا به خانه‌ی معتضد باز بردند و این به روز ۵ شنبه چهارم ماه ربیع الاخر همان سال بود و مردم این مجسمه را شغل نامیدند که در آن روزها از کارهای خود وامانده و به دیدن آن مشغول بودند؛ عمرولیث این بت را از شهرهای هندوستان که گشوده بود و از کوهستان‌های مجاور بُست و معبر و دیار داور که اکنون بسال ۳۳۳ در بند است گرفته بود...»

منتظری مقدم در ضمن نقل این گزارش در مقاله‌ای به نام «هند از دیدگاه مسعودی» این چنین نتیجه می‌گیرد که: «ناگفته پیداست که این گزارش می‌تواند بیانگر این واقعیت باشد که در آن روزگار هندوان در شهرهایی چون بُست، معبر و داور بت می‌پرستیده‌اند».^{۱۵۲}

اما این گفته دور از واقعیت است و این مجسمه را از جای دیگر آورده بوده‌اند. مجسمه‌هایی از این دست که اکنون نیز در میان آثار باستانی افغانستان یافت می‌شود، می‌تواند از نوع مجسمه‌های بودا باشد.

۲-۳- تشیع در بُست

شهر بُست به علت اینکه معبر بسیاری از مسافران، بازرگانان، جهادگران با عقاید گوناگون، دانشمندان، علما و متکلمان بوده، دارای مذاهب و مکاتب گوناگونی بوده است، از جمله مذهب شافعی (که ابوالفتح پیرو آن بود) و مذهب زیدی (که ابوالقاسم بُستی پیرو آن بود) و خوارج با فرقه‌های گوناگون از ارقه و عطویه و ... بسیار بودند.

یکی از مذاهب موجود در شهر بُست، مذهب تشیع بوده است و ما مهمترین مدرکی را که در این باره داریم، حدیثی است که شیخ کلینی آنرا نقل کرده است:

«مردی از بنی حنیفه که اهل بُست و سجستان بود، گفت که در نخستین سفر امام جواد (ع) در اول خلافت معتصم، همراه امام بودم، زمانی بر سر سفره خدمت امام عرض کردم که والی ما از محبان شماسست و من خراجی به دیوان بدهکار هستم، فدایت شوم اگر صلاح می‌بینی، نامه‌ای به او بنویس تا نسبت به ما احسان کند و از خراج ما درگذرد، پس آن حضرت کاغذی گرفت و نوشت. هنگامیکه من با آن نامه وارد سجستان شدم خبر نامه قبل از من به حسین بن عبدالله نیسابوری که والی ما بود رسیده بود و دو فرسخ از شهر خارج شده و به استقبال من آمده بود و من نامه را به او دادم، نامه را گرفت، بوسید و بر چشمان خویش قرار داد، سپس پرسید: حاجت چیست؟ ... سپس نه تنها خراج را مادام‌العمر

^{۱۵۲} . حامد منتظری مقدم، «هند از نگاه مسعودی»، فصلنامه علمی و تخصصی نامه تاریخ پژوهان، سال یکم، ش ۲، تابستان ۱۳۸۴، ص ۱۹۱.

به من بخشید، بلکه صله‌ای نیز به من می‌پرداخت تا زمانی که زنده بود».^{۱۵۳}

حریز بن عبدالله سجستانی که از اصحاب امام صادق (ع) بوده و به تجارت روغن مشغول بوده، رفت و آمد بسیاری به سجستان داشته و در جنگ علیه خوارج شرکت می‌کرده است،^{۱۵۴} وی حتماً به خاطر تجارت و یا مقابله با خوارج به شهر بُست نیز رفت و آمد داشته است، مانند وی در شهر بُست بسیار بوده است. مسأله دیگر که در این جا قابل تأمل است، واکنش مردم بُست در مقابل واقعه عاشورا است که هم صدا با بقیه شهرهای سیستان، دست به شورش زدند و عیاد بن زیاد، برادر عبیدالله بن زیاد که حاکم سیستان بود، اوضاع را آشفته دید و حکومت را رها کرد و گریخت.^{۱۵۵} مردم شهر بُست و سیستان هیچگاه حضرت علی (ع) را بر منابر لعن نکردند.

غلامحسن محرمی نویسنده کتاب تاریخ تشیع، به نقل از رجال نجاشی شهر بُست را یکی از شهرهایی دانسته که امامان معصوم در آن وکیل و نایب داشته‌اند.^{۱۵۶}

۳- گروه‌های ذی نفوذ در بُست

این گروه‌ها به علت موقعیت خاص سوق‌الجیشی، جغرافیایی و سیاسی سیستان و از جمله شهر بُست، با اهداف سیاسی و مذهبی در آن جمع شده و مردم آن سرزمین را تحت تأثیر اعتقادات و خواسته‌های خود قرار داده بودند که مهمترین این گروه‌ها خوارج، مطوعه و عیاران بودند.

در این مبحث برای آشنایی بیشتر با این گروه‌های ذی نفوذ منطقه به مطالبی چند اشاره می‌کنیم و در ادامه به چند مطلب تکمیلی، در مورد اوضاع اجتماعی بُست خواهیم پرداخت.

۳-۱- خوارج

برخی منشأ پیدایش خوارج را عصر پیامبر (ص) می‌دانند؛^{۱۵۷} اما در واقع ریشه تکوین و آغاز رشد خوارج را به عنوان یک جریان سیاسی اجتماعی، باید در اواخر حکومت خلیفه سوم و به خصوص شرکت آنان در قتل ابن خلیفه جستجو نمود. همانطور که خود خوارج نیز در مواردی به شرکت در قتل عثمان صحنه گذاشته‌اند.^{۱۵۸} پس از آن خوارج به صورت یک جریان با برنامه و منسجم در صفین پا گرفتند و سرانجام در نهروان در مقابل حضرت علی (ع) صف کشیدند و با تمام قوا در مقابل امیرالمؤمنین ایستادند؛ ولی شکست

^{۱۵۳} . شیخ کلینی، کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، درالکتب الاسلامیه، چاپ سوم ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۱۱۱ و ۱۱۲، و نجاشی، تهذیب

المقال فی تنقیح الرجال، به اهتمام سید محمدعلی الموحد الابطحی، نجف اشرف، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۴۱۴.

^{۱۵۴} . رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، قم، انتشارات انصاریان، چاپ سوم، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۲۶.

^{۱۵۵} . تاریخ سیستان، ص ۱۰۰.

^{۱۵۶} . غلامحسن محرمی، تاریخ تشیع، انتشارات ناصح، چاپ دوم، ۱۳۸۲، ص ۱۲۷.

^{۱۵۷} . ابوالعباس مبرد، الكامل فی اللغة و الادب، قاهره: نشر ازهریه، بی تا، ج ۳، ص ۱۰۹.

^{۱۵۸} . نصر بن مزاحم منقری، پیکار صفین، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی،

۱۳۶۶، ص ۶۷۴.

سنگینی خوردند و بیش از ده نفر آنان باقی نماند که به مشرق، عمان و جزیره گریختند.^{۱۵۹} با این اوصاف، خوارج به عنوان یکی از اولین فرقه‌های دین اسلام، در قرن اول هجری به دلیل مذهبی سیاسی و اجتماعی به وجود آمد و هسته اولیه آن در میان اعراب ساکن عراق پا گرفت و رهبران اولیه ایشان گروهی عرب بودند و نشانی از حضور غیراعراب در نهروان و قبل از آن در دست نیست.^{۱۶۰} خوارج سیستان و شهر بُست و اطراف آن از فرقه ازارقه، پیروان نافع بن ازرق بودند و نیرومندترین گروه خوارج در آن زمان به شمار می‌رفتند که در ابتدا در بصره، اهواز، فارس و کرمان شدند و گاهی نیز مالیات گرفته و با نمایندگان خلیفه می‌جنگیدند.

در زمان حکومت حجاج بن یوسف ثقفی، وی مهلب بن ابی صفره را به جنگ ازارقه فرستاد و پس از نوزده سال جنگ، سرانجام ازارقه شکست خوردند و دو دسته شدند، یک دسته با قطری بن فجاء مازنی و دسته‌ای با عبد رب‌الکبیر آمدند تا به سیستان رسیدند و اصل خوارج سیستان و شهر بُست از آن‌هاست.^{۱۶۱} از این زمان به بعد، سیستان مدت‌های مدیدی صحنه زد و خورد خوارج و فرستادگان خلیفه شد و حکام مجبور بودند که در مرزهای شرقی با کفاری همچون زنبیل و با خوارج در داخل منطقه بجنگند که گاهی نیز از آن‌ها شکست می‌خوردند و حکومت منطقه سیستان به دست خوارج می‌افتاد.

بی‌شک در مورد خلافت بنی امیه، به رغم تلاش‌های شیعیان و وحشت شدید از ایشان به عنوان نیروی جایگزین، بزرگترین مشکل و دردسر داخلی بنی امیه خوارج بودند. با این حال خوارج هیچگاه به عنوان نیروی جانشین (آلترناتیو) مطرح نشدند؛ زیرا برای سرکوب خوارج توجیهاات مورد قبولی همچون خروج از دین وجود داشت که از سوی اکثریت جامعه‌ی مسلمان از جمله اعراب قابل پذیرش بود. از این روست که هرچند خوارج پایه‌های حکومت بنی امیه را به لرزه در می‌آوردند، ولی به قدرت دست نمی‌یابند؛ زیرا علاوه بر این که خود خوارج طرح جامع و مشخصی برای کسب قدرت نداشتند، زمینه‌های پذیرش حاکمیت آن‌ها ناچیز بود.^{۱۶۲}

با تمام این اوصاف، مناطق شرقی و جنوب شرقی خلافت اسلامی، یکی از نقاطی بود که به دلایل مختلف می‌توانست مقداری از عطش خوارج را برای کسب قدرت فرونشاند و جایگاه بخشی از آنان باشد. این مناطق علاوه بر شرایط جغرافیایی که از مرکز خلافت دور بود و تسلط بیشتر بر آن از نظر مرکز خلافت بسیار سنگین تمام می‌شد و عواید چندانی نیز نداشت، اوضاع اجتماعی و سیاسی آن نیز در هم پاشیده بود که نتیجه سقوط نظام پیشین و ورود اعراب مسلمان به داخل این مناطق بود. از سویی دیگر رفتار متعصبانه اعراب

^{۱۵۹} ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، *الملل والنحل*، ترجمه افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی، تصحیح و ترجمه محمد رضا جلالی نائینی، چاپخانه علمی بی‌تا، ص ۱۳۲.

^{۱۶۰} حسین مفتخری، *خوارج در ایران*، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۲۰۹.

^{۱۶۱} پروین ترکمنی آذر و صالح پرگاری، *تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان*، تهران، سمت، چاپ ۲، ص ۱۰۹.

^{۱۶۲} دکتر حسین مفتخری، *خوارج در ایران*، ص ۲۰۹.

اموی نسبت به غیر عرب و اعمال تبعیض در مقابل روحیه‌ی مساوات طلبی مردم منطقه، نیاز متقابلی بین مردم بومی و خوارج به وجود آورده بود و موجبات همکاری خوارج و مردمان منطقه را به دنبال داشت. آن‌ها توانستند در مدتی محدود، حتی شهر زرنج مرکز سیستان را در اختیار داشته باشند^{۱۶۳} و پس از آنکه این شهر را هم از دست دادند، قدرت عمال حکومتی امیه و امویان محدود به شهرهای بزرگی چون بُست و زرنج می‌شد و در بقیه‌ی مناطق، خوارج قدرت را در دست داشتند و این وضع تا پایان خلافت اموی و ابتدای خلافت عباسی نیز ادامه داشت.

باید گفت که پس از قدرت گرفتن یعقوب لیث و تشکیل حکومت صفاری در دوران خلافت عباسی، بزرگترین دست‌آوردی را که این حکومت برای خلافت عباسی در شرق سرزمین‌های اسلامی به ارمغان آورد، همانا تحلیل و سرکوبی قوای خوارج بود که در مدتی نزدیک به سه قرن این منطقه را جولانگاه فعالیت نظامی خویش علیه دستگاه خلافت اموی و عباسی و عمال آنان بدل کرده بود.^{۱۶۴}

۳-۲- مطوعه یا غازیان

مطوعه از ریشه طوع و اصطلاحاً به کسانی اطلاق می‌شد که داوطلبانه گروه‌های نظامی تشکیل می‌دادند و ضمن دعوت مردم به فروع دین اسلام، در مرزهای اسلامی نیز به جنگ با کفار می‌پرداختند^{۱۶۵} و چون این عمل ایشان، جهاد در راه خدا محسوب می‌شد، نام غازیان نیز به آنان اطلاق شده است. در نحوه شکل‌گیری اولین گروه‌های مطوعه آمده است که در زمان منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی، گروهی از سودجویان بغداد و کرخ^{۱۶۶} به آزار و اذیت مردم می‌پرداختند و چون حکومت با آنان همسو بود، معترض و مانع ایشان نمی‌شد و شاید قدرت مقابله با آنان را نداشت. به همین سبب افرادی از مردم خراسان همچون سهل بن سلامه انصاری، خالد دریوش و ابوحاتم بپا خاستند و مردم را به امر به معروف و نهی از منکر و عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت کردند و گروهی نیز در اطراف آنان گرد آمدند و نام مطوعه بر خویش نهادند. این‌ها بعدها در راستای عمل به سنت جهاد پیامبر (ص) به مرزهای اسلامی رفتند و به مقابله با کفار آن سوی مرزها پرداختند.

این جنگجویان داوطلبانه و با اتکا به ثروت و مال خویش و برای ثواب، به مقابله کفار می‌رفتند و گاهی نیز همراه حکام فرستاده‌ی خلیفه، گروهی به نام غازی می‌آمدند تا آنان را در مقابل مخالفان یاری دهند^{۱۶۷} و در شهرهایی چون شهر بُست که دارای پادگان نظامی قوی بود و از سویی همیشه در حال درگیری با کفاری چون رتبیل بودند، غازیان و مطوعه در این شهر قدرت بسزایی داشتند و به گونه‌ای نیز حافظان رسمی خلافت

^{۱۶۳} تاریخ سیستان، ص ۱۲۶.

^{۱۶۴} حسین مفتخری، خوارج در ایران، ص ۲۰۱.

^{۱۶۵} تاریخ سیستان، ص ۱۵۳ پاورقی.

^{۱۶۶} محله‌ای در بغداد که مسکن شیعیان این شهر بود.

^{۱۶۷} تاریخ سیستان، ص ۱۵۳.

بودند.^{۱۶۸}

از مردم بُست و سیستان نیز گروهی برای مقابله با خوارج منطقه، دسته‌های مسلح تشکیل داده و به مطوعه سیستان مشهور شدند.^{۱۶۹} این گروه بعد از قدرت گرفتن یعقوب لیث صفار وارد سپاه وی شدند و با او همکاری کردند؛ اما یعقوب هیچ‌گاه نتوانست از نیروی مطوعه در مقابله با خلیفه بهره بگیرد، زیرا این گروه اطاعت از خلیفه را بر خود واجب می‌دانستند.

این گروه نظامی، گاهی خود عامل تشنج در منطقه بود و موجبات ناامنی و هرج و مرج را فراهم می‌کرد و گاهی قدرتی مستقل به موازات حاکمیت‌های مختلف در سیستان و بُست به وجود می‌آوردند و علی‌رغم اینکه حامی و مؤید نظام رسمی عباسیان بودند، بعضی اوقات اسباب نگرانی حکام و ولات را فراهم می‌آوردند.^{۱۷۰}

در پایان، باید گفت که چون در سیستان گروه مطوعه و عیاران در بیشتر اوقات هردو علیه خوارج می‌جنگیدند و باهم متحد بودند، بنابراین دست کم در اوایل قدرت‌یابی صفاریان نمی‌توان بکل آنان را از هم جدا دانست.^{۱۷۱} به گونه‌ای که بعضی منابع، صالح بن نصر و درهم بن نصر از رهبران عیار در شهر بُست را به مطوعه منسوب می‌کنند.^{۱۷۲} اولین حضور نظامی سیاسی مطوعه در یاری داود بشر المهبلی حاکم منسوب عباسیان در زمان منصور بر سیستان بود که نتوانست با یاری مطوعه حُضین خارجی را شکست دهد.^{۱۷۳}

۳-۳- عیاران

۵۴

درباره‌ی معنای لغوی کلمه «عیار»، ملک الشعراى بهار می‌گوید که این کلمه صورت تغییر یافته و ضبط غلط «یار» فارسی است که امروزه «یار» گفته می‌شود و به معنی رفیق و دوست صمیمی است.^{۱۷۴} در اصطلاح عیاران، گروه اجتماعی متشکل از افرادی روستایی و شهری بودند که خصلت‌هایی چون شجاعت، ذکاوت و جوانمردی داشتند و با هدف تعدیل ثروت و برقراری عدالت اجتماعی در راه‌ها به کاروان‌های تجاری و در داخل شهر به محل کسب و منازل اغنیاء دستبرد می‌زدند و اموال به دست آمده را بین فقرا تقسیم می‌کردند.^{۱۷۵}

افراد این گروه بسیار رازدار بودند، به گونه‌ای که دیده را نادیده می‌انگاشتند و اسرار مردم را فاش

^{۱۶۸}. حسین مفتخری، *خوارج در ایران*، ص ۱۵۹.

^{۱۶۹}. *تاریخ سیستان*، ص ۱۵۳.

^{۱۷۰}. حسین مفتخری، *خوارج در ایران*، ص ۱۵۷.

^{۱۷۱}. پروین ترکمنی آذر و...، *تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی اقتصادی و...*، ج ۴، ص ۱۲.

^{۱۷۲}. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۴، ص ۳۲۴.

^{۱۷۳}. *تاریخ سیستان*، ص ۱۵۳.

^{۱۷۴}. محمد قاسمی، *عیاران سیستان*، دانشگاه زابل، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۱۵.

^{۱۷۵}. پروین ترکمنی آذرو...، *تاریخ تحولات سیاسی اقتصادی سیاسی و...*، ص ۱۲.

نمی‌کردند و خزانه‌ی نگاهداشتن سرّ و امانت مردم بودند.^{۱۷۶} آنان خود را پایبند زندگی خانوادگی نمی‌کردند، صاحبان حرفه بودند و در شرایط عادی از آن طریق امرار معاش می‌کردند. به همین جهت بیشتر عیاران به طبقه اصناف تعلق داشته و آداب و رسوم تشکیلاتی خاص داشتند و پس از کار روزانه در لنگر و یا پاتوق خویش جمع می‌شدند و به ورزش و آموزش آیین جوانمردی می‌پرداختند.^{۱۷۷} مانند کارهایی که امروزه در زورخانه‌ها موسوم است و در شب‌ها به شبگردی، شبروی و مقابله با عوامل حکومتی و ثروتمندان برای احقاق حق مظلومان و فقرا مشغول بودند.

در مورد زمینه‌ها و نحوه شکل‌گیری و زمان تشکیل این گروه در سیستان و بُست باید گفت که همزمان با مرگ عبدالله بن طاهر در سال ۲۳۰ هـ^{۱۷۸} و مقارن با ظهور یعقوب لیث، هنوز ساختار سیاسی در سیستان یک‌پارچه نشده بود و حکام اعزامی از سوی طاهریان و خلافت عباسی در شهرها، نیروهای مطوعه و غازیان در نقاط مرزی، خاندان رتبیل در مناطق صعب‌العبور زابلستان، در شرق بُست و خوارج در روستاها و حومه شهرها، حاکمیت سیاسی در سیستان و بُست را تشکیل می‌دادند.

حدوداً از اوایل قرن سوم هجری، به موازات نیروهای فوق، شاهد رشد نیروهای جدیدی به نام عیاران در منطقه هستیم که بی‌ارتباط با نیروهای مطوعه نیز نبودند و همانند مطوعه بیشتر و در اصل عکس‌العملی بود در مقابل رشد قدرت خوارج، که حکام خلافت و طاهریان از سرکوب آنان عاجز بودند. پایگاه اجتماعی این گروه بیشتر در بین اهل صنوف بود که در این زمان به علت رشد بازرگانی و استقرار قبایل عرب به سرعت رو به گسترش و توسعه بودند. از سویی دیگر به علت همان ضعف اعمال حاکمیت از سوی طاهریان و خلافت عباسی و قدرت‌گیری خوارج که عامل اصلی هرج و مرج و آشوب و ناامنی در مناطق شهری چون شهر بُست بودند^{۱۷۹} و مردم این شهرها تصویری تنفرآمیز از خوارج را در ذهن داشتند، به واسطه همین تنفر، اهتزاز پرچم سیاه عیاران را به علم سفید خوارج ترجیح می‌دادند.^{۱۸۰} این اوضاع امکان رشد عیاران را به بهانه ایجاد نظم و مقابله با خوارج فراهم ساخت و عیاران صریحاً اعلام می‌کردند که ما برای جنگ با خوارج به پا خاسته‌ایم و اولین درگیری ایشان نیز مقابله با خوارج به رهبری عمار خارجی بود؛ اما عیاران خود نیز به دامنه تشنج اوضاع افزودند و از اینرو گاهی در مقابل قوای دولتی نیز قرار گرفتند.

در این زمان سه نیروی مخالف در سیستان فعالیت می‌کردند که هر یک با دیگری در تضاد قرار دارد؛ اما گاهی اشتراک منافع موجب نزدیکی دو تایی آن‌ها علیه نیروی سوم می‌شد، درست مانند اوضاع افغانستان

^{۱۷۶} کیکاوس بن وشمگیر عنصر المعالی، قابوسنامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ص ۲۴۷.

^{۱۷۷} فرامرز بن خداداد بن عبدالله، سمک عیار، ترجمه از زبان ترکی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، ج ۳، ص ۱۷۰ و ۲۸۸ و ۲۲۷.

^{۱۷۸} ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۹۳ و احمد بن یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ۱۴۱۲ هـ، ج ۲، ص ۴۴۲.

^{۱۷۹} حسین مفتخری، خوارج در ایران، ص ۱۹۷.

^{۱۸۰} تاریخ سیستان، ص ۱۹۷.

پس از سرنگونی دولت کمونیستی نجیب‌الله در کابل که برای رسیدن به قدرت، هر یک از گروه‌ها به خاطر منافع مشترک هرچند زودگذر، تغییر موضع می‌دادند. در اینجا نیز گاهی خوارج برای سرکوب عیاران با دشمن همیشگی خویش یعنی نیروهای حکومتی طاهریان و عباسیان متحد می‌شدند، چنانکه برای مقابله با عیارانی که شهر بُست را تصرف کرده بودند، به یاری حاکم طاهری سیستان شتافتند.^{۱۸۱}

از سال ۲۳۰ به بعد شاهد قیام‌های متعدد عیاران در شهر بُست هستیم، یعقوب لیث صفار نیز در ابتدا به یکی از این گروه‌ها و قیام‌های شهر بُست تعلق داشت و توانست در بین عیاران به چهره‌ی شناخته شده‌ای تبدیل شود و پس از دو کودتای سیاسی نظامی بر علیه صالح بن نصر در سال ۲۴۴ هـ^{۱۸۲} و درهم بن نصر در سال ۲۴۷، در رأس تشکیلات عیاران سیستان و به عنوان قدرت اصلی در این منطقه مطرح شود.^{۱۸۳}

یعقوب قبل از تصاحب قدرت، برای کسب اعتبار سیاسی و به رسمیت شناخته شدن از سوی طاهریان و عباسیان، مقابله با خوارج را که نزدیک بود بر سیستان مسلط شوند، بهانه ساخته بود و توانست بر مسند قدرت در زرنج مرکز سیستان تکیه زند و پس از آن در فکر گسترش قلمرو خویش باشد.

پس از یعقوب، در دودمان وی نیز عیاری وجود داشته و یکی از نوادگان وی به نام خلف بن احمد که آخرین امیر صفاری مستقل در سیستان بوده، سمت میرعیاری نیز داشته است^{۱۸۴} و از آن پس نیز سنت عیاری به شکل‌های گوناگون در جریان بوده است که قلندران، دانش‌ها و لوطی‌ها از گونه‌های تغییر یافته این گروه اجتماعی هستند.

۴- آداب و رسوم مردم بُست

مقدسی صاحب احسن‌التقاسیم در کتابش مردم بُست را چنین معرفی می‌کند:

«بُست قصبه‌ای است بزرگ و مردم آن اهل دین و مروت و راستی و دارای نعمت و دارای آیین و خوی خوش هستند.»^{۱۸۵}

ابن حوقل صاحب صورة الارض نیز مردم بُست را دارای انصاف و مروت و راستی می‌داند و در ضمن اضافه می‌کند که اهل بُست مانند اهل عراق زندگی می‌کنند و لباس آنان را نیز مانند اهل عراق می‌داند.^{۱۸۶}

مؤلف حدود العالم، بُست را علاوه بر این که جای بازرگانان می‌داند، آن‌ها را مردمانی جنگی و دلاور نیز می‌داند^{۱۸۷} و شجاعت آن‌ها را به رخ می‌کشد.

^{۱۸۱} . همان، ص ۱۹۳.

^{۱۸۲} . همان، ص ۱۹۹ و ۱۹۸.

^{۱۸۳} . همان، ص ۱۹۹-۲۰۰ و ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۲۴.

^{۱۸۴} . عزت الله اشتری تفرشی، نهضت عیاران، تهران، انتشارات آوای نور، ۱۳۷۹، ص ۶۳ و ۶۴.

^{۱۸۵} . مقدسی، احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۲۶۴ و ۲۶۵.

^{۱۸۶} . ابن حوقل، صورة الارض، ص ۴۱۹.

^{۱۸۷} . م ناشناخته، حدود العالم من المشرق الی المغرب، ترجمه میرحسین شاه، تهران، دانشگاه الزهراء، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۳۲۰.

خصلت دیگری که برای آن مردمان می‌شمردند، سخاوت است؛ زیرا از رسوم آنان بود که به مستمندان به طور منظم و به مناسبت‌های مختلف چون روز جمعه، رمضان، ... پول یا کالا، بخشیده شود^{۱۸۸} و مایه‌ی مباحثات بود که کسی بتواند بگوید روزانه فلان مقدار کلان را برای امور عام‌المنفعه وقف کرده است.^{۱۸۹} غلامان نیز در شهر بُست در خانه‌ی توان‌گران به وفور وجود داشتند و بر اساس اشتغال در خانه و یا خارج آن به عنوان غلام‌سرای یا غلام‌بیرونی متمایز می‌شدند.^{۱۹۰}

از همه‌ی این توصیفات که بگذریم، شهر بُست، شهر انگورستان و شراب آن از عصر ساسانیان معروف بود و از بهترین مشروبات آن زمان بود.^{۱۹۱} پس از ورود اسلام نیز نوشیدن آن در بُست البته به مقدار کم، رواج داشت و حتی اعراب نیز از نوشیدن آن مشعوف می‌شدند.^{۱۹۲} ابو جعفر صفاری هم که مدتی در بُست حضور و قدرت داشت و با اوصاف بسیار عادل، لایق و باهوش و با سخاوت ستوده شده است، شب و روز با شراب مشغول بود.^{۱۹۳} باید دانست نوعی شراب که در بُست تهیه می‌شد مانند سیکی (یا سه یکی)، به میزان دو سوم، حجم الکل آن افزایش می‌یافت که واقعاً خطرناک بود^{۱۹۴} و اثر سکر شراب، گاه، آگاهانه برای این منظور به کار می‌رفت که بتوان مخالفی را ربود.^{۱۹۵}

در نحوه‌ی مجازات مجرمان باید گفت که: دست‌ها و پاهای مجرمان و همچنین اسیران را قطع می‌کردند^{۱۹۶} (بیشتر بخاطر حد شرعی). همچنین در سال ۳۰۲ در سیستان اتفاق افتاده که بینی و گوش را بریده‌اند^{۱۹۷} و متداول‌ترین نوع اعدام، اعدام با شمشیر بود که به صورت‌های مختلف اجرا می‌شد، از جمله اینکه بدن قربانی را به دو نیم می‌کردند^{۱۹۸} و گاهی نیز سر جنازه را می‌بریدند و برای درس عبرت دیگران، به نمایش می‌گذاشتند^{۱۹۹} و یا برای نشان دادن پیروزی و یا علامت برای دیگری بفرستند.^{۲۰۰}

در مورد ازدواج نیز باید گفت که شرع اسلامی رعایت می‌شد و هم زمان از گرفتن چهار زن دائمی فراتر نمی‌رفت. البته در کنار آن ارتباط با کنیزان امکان داشت و ازدواج فقط در بین افراد قبیله مجاز بود و خارج از آن با مشکلات فراوانی رو به رو بود که ریشه کن کردن آن در سرزمین سیستان در قرن ۳ و ۴ مشکلات

^{۱۸۸}. تاریخ سیستان، ص ۳۱ به بعد.

^{۱۸۹}. همان، ص ۲۶۳.

^{۱۹۰}. همان، ص ۲۰۷.

^{۱۹۱}. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳ هـ ش، ص ۶۸۰.

^{۱۹۲}. تاریخ سیستان، ص ۱۲۵.

^{۱۹۳}. همان، ص ۳۱۵.

^{۱۹۴}. همان، ص ۳۱۶، با پاورقی ۴.

^{۱۹۵}. همان، ص ۳۱۵.

^{۱۹۶}. همان، ص ۱۷۵.

^{۱۹۷}. همان، ص ۳۰۶.

^{۱۹۸}. همان، ص ۳۷۰.

^{۱۹۹}. همان، ص ۲۰۷.

^{۲۰۰}. همان، ص ۱۱۷.

فوق العاده ایجاد کرد.^{۲۰۱}

از نظر خوراک و تغذیه مردم بُست، علاوه بر آنچه که در بُست به دست می‌آمد، مانند گوسفندان و گوشت و شیر آن‌ها و... از محصولات کشاورزی و باغات استفاده می‌شد. نوعی غذا در بین مردم منطقه رواج داشت که غذایی شیرین بود و از خاکه قند و بادام به شیوه بغدادی تهیه می‌شد، همچنین به مصرف فراوان انقوزه (به عربی خلیث) بهاء داده می‌شد که در اطراف منطقه می‌روید و می‌روید.^{۲۰۲}

رسم دیگری که ذکر آن خالی از لطف نیست، آن است که در بُست عقیده‌ای در بین مردم و حتی دبیران و دوستان رایج بود و آن فال زدن بود، حتی ابوالفتح بُستی کتابی از ادب همراه داشت که قبل از اقدام به هر کاری بدان فال می‌زد.^{۲۰۳}

۵- مراکز آموزشی

شهر کهن بُست که در جنوب غربی افغانستان امروزی قرار دارد، در قرون اولیه اسلامی شهری آباد، با مردمانی دیندار، دانشور و ادیب بود و بزرگانی همچون ابن حبان بُستی (۳۵۴ هـ)، خطابی محدث و فقیه (۳۸۸ هـ)، ابوالفتح بُستی ادیب و کاتب مشهور (۴۰۰ هـ) و بسیاری دیگر از آنجا برخاسته‌اند که قطعاً در محل و جایی در همین شهر آموزش دیده و یا آموزش داده‌اند، بنابراین مراکز و نهادهایی برای این کار وجود داشته است و لیکن اطلاعات رسیده به ما اندک است و ما آنچه را بدان دست یافتیم، نقل می‌کنیم.

۵-۱- کتابخانه و مدرسه ابن حبان بُستی

ابوحاتم، محمد بن حبان بن احمد بُستی (۳۵۴ هـ) محدث، فقیه و رجالی شافعی و متبحر در علوم شرعی، لغوی و برخی علوم عقلی و صاحب تألیفات بسیار بود که پس از مرگ، خانه‌ی او در بُست به صورت مدرسه‌ای برای شاگردان وی در آمد و شاگردان فقه، حدیث و... که در آن شهر بیگانه بودند، آنجا اقامت می‌کردند و شهریه (جرايات) به آن‌ها پرداخت می‌شد، کتابخانه‌ای که وی وقف کرده بود نیز در این خانه قرار داشت و وصی ابن حبان بر آن نظارت می‌کرد.^{۲۰۴}

۵-۲- مسجد جامع

طاق آجری بُست که امروزه از آثار باستانی قابل تأمل در بُست است، یادگار مسجد عظیمی است که در

^{۲۰۱} برتولد اشلولر، تاریخ ایران در قرون نخست اسلامی، ترجمه مریم میراحمدی، [تهران]، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۸۱.

^{۲۰۲} همان، ص ۴۰۴.

^{۲۰۳} محمد رضا ناجی، تاریخ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان، ص ۶۷۶.

^{۲۰۴} سمعانی، کتاب الانساب، بیروت؛ دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ، ج ۱، ص ۲۴۹ و یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت، دار الکتب العلمیه، ج ۱، ص ۴۹۸-۴۹۲.

دوره غوریان و یا غزنویان^{۲۰۵} یا حتی قبل از آن ساخته شده و در زمان آبادی خویش در مرکز شهر قرار داشت و بازار در اطراف آن ساخته^{۲۰۶} شده بود و بنای بسیار نفیسی بوده و قطعاً علاوه بر محل عبادت، به عنوان محلی برای تعلیم و تعلّم به کار گرفته می‌شده و محل رفت و آمد بسیاری از علما و دانشمندان در آن اعصار بوده است و مناظره‌ها، بحث‌ها و ... در آن صورت می‌گرفته است.

۳-۵- رباطها

رباطها، یکی از مکان‌هایی بود که در اعصار نه چندان دور به عنوان محل آموزش از آن‌ها استفاده می‌شد و گاهی مسافران کاروان‌ها که گاهی علما نیز در بین آن‌ها بودند، به این رباطها رفته و به بحث و تدریس می‌پرداختند.

در اطراف شهر بُست نیز رباط‌های بسیاری وجود داشته است، مانند: رباط فیروزقند، رباط مغون، رباط کبیر و رباط اوقل^{۲۰۷} و... اما از اینکه این رباطها مورد استفاده علما و دانشمندان به جهت تعلیم و تعلّم بوده است و یا نه اطلاعی در دست نیست و ما به شیوه مرسوم که معمولاً در این رباطها وجود داشته تکیه کرده‌ایم.

از دیگر مراکز آموزشی در شهر بُست می‌توان، به خانه‌های علمای شهر بُست اشاره کرد که در این شهر کم نبودند و ما در ابتدای بحث مراکز آموزشی به بعضی از آن‌ها اشاره کردیم و نام بردیم.

۴-۵- علما و دانشمندان

شهر بُست جدا از اینکه شهری مرزی برای جهان اسلام در قرون اولیه اسلامی محسوب می‌شد و بیشتر جولان‌گاه جنگجویان و نظامیان بود؛ اما در کنار ایشان علما و دانشمندان بزرگی نیز در این شهر حضور داشتند و کار آموزش علم رونق خاص خود را داشت. در اینجا به مهم‌ترین دانشمندان این شهر که از ایشان در کتب نام و نشانی وجود دارد، پرداخته می‌شود.

الف - ابن الحبان (ابوحاتم بُستی)

عالم فاضل و محقق، محمد بن حبان بن احمد بن حبان، ابوحاتم تمیمی بُستی سجستانی که نسبش به تمیم جد قبیله مشهور عرب بنی تمیم می‌رسد. به قول ابن بلبان: «فهو عربی الارومه الا انه افغانی»

^{۲۰۵} غلامعلی حداد عادل، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۳، ص ۳۸۱.

^{۲۰۶} *دائرة المعارف آریانا*، ج ۴، ص ۱۵۳.

^{۲۰۷} ابواسحاق ابراهیم اصطخری، *مسالك و ممالک*، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ هـ ش، ص ۲۰۰ و ابن حوقل، *صورة الارض*، ص ۴۲۲.

المولد»^{۲۰۸} و به گفته سمعانی وی امام عصرش بوده و کتاب‌های بسیاری نوشته که قبلاً مثل آن نگاشته نشده است.^{۲۰۹}

ابوحاتم بُستی، سفری بین شاش تا اسکندریه داشته است، فقه را از ابی بکر بن خزیمه در نیشابور فرا گرفته و روایت کرده است. در بصره از ابی خلیفه الجمحی و در شام از محمد بن عبیدالله کلاعی و اشخاصی چون ابوعبدالله بن منده، ابوعبدالله بن ربیع و کسانی غیر از این دو از ابوحاتم روایت کرده‌اند.^{۲۱۰} ابی‌عبدالله حاکم نیشابوری از او یاد کرده و درباره‌ی او گفته که ابوحاتم بُستی قاضی از بزرگان علم در لغت، فقه، حدیث و وعظ و از عقلاء رجال بود و در حدیث تصانیفی بی‌مانند دارد. وی در سمرقند و بسیاری از شهرهای خراسان قاضی بود، در سال ۳۳۴ به نیشابور وارد شد و ما در روز جمعه به نزد وی حاضر شدیم و بعد از نماز من از وی حدیث سؤال کردم. وقتی به سوی جمع نگاه کرد، من از نظر سن کوچکترین آن‌ها بودم، پس گفت: استمل. گفتیم: نعم فاستملیت. وی سپس از نیشابور به سوی نساء یا شهر دیگری رفت و بار دیگر در سال ۳۳۷ هـ به نیشابور آمد و خانقاهی را در باب‌الرازیین بنا کرد، وی سپس در سال ۳۴۰ هـ از نیشابور به سوی وطنش بُست رفت.^{۲۱۱}

در کتاب *المعین فی طبقات‌المحدثین*، دَهَبی محدث و فقیه شافعی مذهب، ابوحاتم^{۲۱۲} را ثقه دانسته و در شماره ۱۲۸۰ وی را ذکر نموده است.^{۲۱۳} ابن حبان (ابوحاتم) که در زمان صفاریان و سامانیان می‌زیست، در سال ۲۸۰ هـ در شهر بُست به دنیا آمد.^{۲۱۴} در شب جمعه، ۸ روز مانده از ماه شوال سال ۳۵۴ هـ هم درگذشت و بعد از نماز جمعه در صُفَه‌ای در کنار خانه‌اش، به خاک سپرده شد^{۲۱۵} و به روزگار سمعانی این خانه به صورت مدرسه برای اصحابش درآمد بود.^{۲۱۶} لازم به ذکر است، ابوحاتم بُستی سجستانی غیر از ابوحاتم سجستانی (سهل بن محمد بن عثمان) می‌باشد که ابن خلکان در *وفیات‌الاعیان* از آن یاد کرده است و به خاطر تشابه اسمی گاهی اشتباه گرفته می‌شود.^{۲۱۷}

سال سوم - شماره ۴ - پاییز و زمستان ۱۳۹۳

۶۰

^{۲۰۸} علاء‌الدین علی بن بلبان الفارسی، *صحیح ابن بلبان*، به ترتیب ابن بلبان، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ، ج ۱، ص ۷.

^{۲۰۹} سمعانی، *کتاب الانساب*، ج ۱، ص ۲۴۸.

^{۲۱۰} همان.

^{۲۱۱} همان. ص ۲۴۹.

^{۲۱۲} کاظم موسوی بجنوردی، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش، ج ۱۲، ص ۱۱۰.

^{۲۱۳} امام ابی عبدالله محمدبن عثمان بن قایماز الذهبی، *المعین فی طبقات‌المحدثین*، بیروت، منشورات درالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸ م، ص ۱۱۶.

^{۲۱۴} علی بن بلبان فارسی، *صحیح بن حبان به ترتیب ابن بلبان*، ج ۱، ص ۱۰.

^{۲۱۵} محمد بن حبان بستی، *المجروحین من‌المحدثین، والضعفاء‌والمترکین*، تحقیق محمود ابراهیم زاید، ج ۱، ص ۱۴.

^{۲۱۶} سمعانی، *کتاب الانساب*، ج ۱، ص ۲۴۹.

^{۲۱۷} ابن خلکان، *وفیات‌الاعیان و انباء‌ابناء الزمان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ، ج ۱، ص ۳۴۰ - ۳۹۴.

ب - ابوسلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم الخطابی

ابوسلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم بن خطاب خطابی بُستی، فقیه، ادیب و محدثی مشهور که دارای تألیفاتی بدیع همچون: *غریب الحدیث*، *معالم السنن فی شرح سنن اَبی داود*، *اعلام السنن فی شرح البخاری*، *الشحاح*، *شأن الدعاء*، *اصلاح غلط المحدثین*،^{۲۱۸} *اعلام الحدیث*، *العزله* و بسیاری کتب دیگر می‌باشد.^{۲۱۹}

وی ابوسعید بن الاعرابی را در مکه، ابابکر بن داسه، اباعلی صفار، اباجعفر رَزَّاز و غیره را در عراق درک کرده است و الحاکم ابوعبدالله نیشابوری، عبدالغفار بن محمد الفارسی، ابوقاسم عبدالوهاب بن ابی سهل خطابی و ابو عمرو محمد بن عبدالله رزجاهی و جماعتی دیگر از وی روایت نقل کرده‌اند.^{۲۲۰}

ابوسلیمان در زمان خود به ابی عبید القاسم بن سلام تشبیه می‌شد که در علم و ادب، زهد و ورع، تدریس و تألیف نمونه بود.^{۲۲۱} وفات وی را در ربیع‌الاول سال ۳۸۸ هـ در شهر بُست دانسته‌اند و شهرت الخطابی به جهت جدش الخطاب است که او از ذریه‌ی زید بن خطاب می‌باشد و نسب به او می‌برد.^{۲۲۲} اسم ابوسلیمان گاهی به جای حمد، احمد نیز ذکر شده است که به نقل و فیات‌الاعیان همان «حمد» صحیح است و به این مناسبت روایتی نیز ذکر می‌کند.^{۲۲۳}

ج - ابوالفتح بُستی

حمید ابوالفتح علی بن محمد بُستی^{۲۲۴} از شاعران و منشیان معروف قرن چهارم، در بُست متولد شد و همان جا حدیث، فقه و ادب آموخت، شاگرد ابن حبان محدث بود و محدثی دیگر به نام خطابی (متوفی ۳۸۸ هـ) با او دوستی داشت. ابوالفتح پیرو مذهب شافعی بود و در جوانی کاتب بای‌توز امیر بُست بود^{۲۲۵} تا پس از کشمکش‌های بین طغان و بای‌توز، بُست توسط امیر سبکتگین تصرف شد و شیخ ابوالفتح بُستی که در فضل و فضایل و کمال درایت و بلاغت نظیر نداشت، با از دست رفتن حکومت بای‌توز، از او جدا ماند و در شهر بُست متواری شد.^{۲۲۶} هنگامی که سبکتگین از کیفیت حال وی با خبر شد، او را احضار نمود و چون به خدمت امیر رسید، او را احترام نمود و گرمی داشت و به همان مقام دبیری که در حکومت بای‌توز داشت، منصوب نمود. امیر، دیوان رسائل را به او سپرد. او بعدها در دستگاه یمین‌الدوله نیز خدمت کرد و در سال

^{۲۱۸}. همان، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۷.

^{۲۱۹}. سمعانی، کتاب الانساب، ج ۱، ص ۲۹۴.

^{۲۲۰}. همان، وابن خلکان، *وفیات الاعیان*، ج ۱، ص ۲۹۷.

^{۲۲۱}. ابن خلکان، همان، ص ۲۹۸.

^{۲۲۲}. همان.

^{۲۲۳}. همان، ج ۱، ص ۲۸۹.

^{۲۲۴}. سمعانی، کتاب الانساب، ص ۲۴۹.

^{۲۲۵}. حداد عادل، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۳، ص ۴۰۱.

^{۲۲۶}. جرفادقانی، *ترجمه تاریخ یمینی*، ص ۲۴.

۲۲۷ یا ۴۰۱ هـ در شهر اوزجند در حالیکه مورد بی‌مهری محمود واقع شده بود، تبعیدی‌وار در گذشت.^{۲۲۸}
 ثعالبی در *یتیمه‌الدهر* او را بسیار ستوده است و مانند ابن خلکان، ابوالفتح را در تنجیس، صاحب طریقه مخصوص دانسته است و در مقام ادبی او همین بس که صاحب *خزانة‌الخیان* وی را هم‌مطراز ابواسحاق صابی شمرده و دیوان اشعار وی نیز در بیروت به چاپ رسیده است. معروف‌ترین قصیده‌ی او نونیه‌ای است به نام عنوان‌الحکم که جنبه تعلیمی دارد. ابوالفتح بستی به فارسی نیز اشعاری دارد و ثعالبی در معرفی بستی به وصف ویژگی شعرش پرداخته و بعضی ابیات او را در حد اعجاب دانسته است. وی با بستی دوست بود و به ترغیب ابوالفتح بستی کتاب «*حسن ما سمعت*» را تألیف کرده است. مضمون اشعار ابوالفتح عبارتند از: غزل و باده، ابیات، طبیات، فلسفه، مدح، شکوه، ذم و هجاء، شیب و کبر(جوانی و پیری)، امثال و نوادر حکم.^{۲۲۹}

د - قاضی ابومحمد اسحاق بن ابراهیم البستی

اسحاق بن ابراهیم بن اسماعیل بن عبدالجبار بن فروة بن ضبة بن وداع ابومحمد، از اهالی بستی، احدالنبلاء من المحدثین والعقلاء من المتقین می‌باشد که عده‌ی زیادی از شیوخ بخاری و مسلم را درک کرده است و اشخاصی چون قتبه عن حبیب بن ابراهیم عن أنس بن مالک و علی بن حجر عن معروف الخياط عن واثلة، از وی روایت کرده‌اند. وی در سال ۳۰۷ هـ در گذشت.^{۲۳۰}

هـ - امام شمس‌الدین بستی

امام شمس‌الدین از شعراء و فضلاء قرن ششم هـ ق بود. وی طبعی لطیف و سخنی عالی داشت و هنگام آموذن آنچه به نثر گفته بود، به نظم بیان می‌کرد. از لطایف اشعار او این رباعی است:
 گویند ز زر ترا بود خرسندی خرسند شوی چون دل از و برکندی
 زر کنده‌ی کان و بی‌وفای دهرست برکنده‌ی بی‌وفا چرا دل بندی
 و این بیت نیز از اوست:
 گر هیچ به سبب ز نخش بازرسی باری بررس که نرخ شفتالو چیست؟^{۲۳۱}

و - ابوالفضل بستی

^{۲۲۷}. ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، ج ۲، ص ۱۸۰-۱۷۹.

^{۲۲۸}. حداد عادل، *دانشنامه جهان اسلام*، ص ۴۰۱.

^{۲۲۹}. همان.

^{۲۳۰}. محمد بن حبان بن احمد ابی حاتم التمیمی البستی، *کتاب الثقات*، حیدرآباد هند، مؤسسه الکتب الثقافیه، چاپ اول، ۱۳۹۳.

ج ۸، ص ۱۲۲.

^{۲۳۱}. ایرج افشار سیستانی، *بزرگان سیستان*، تهران، نشر مرغ آمین، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۲۲۰.

حافظ قاضی بن موسی، ابوالفضل بُستی، از محدثان و علمای مشهور شهر بُست است و دارای آثار مفیدی از جمله شرح صفا می‌باشد.

شیخ ابوالفضل، پس از شیخ احمد غزالی به هدایت مریدان مشغول گردید و در تصوف نهایت کوشش را کرد و همواره در عبادت و تربیت مریدان در آداب شریعت و طریقت کوشا بود. وی در زمان ابوعبدالله محمدالمقتضی خلیفه عباسی و سلطان سنجر سلجوقی می‌زیست و با شیخ ابوالحبیب سهروردی و عین‌القضاء همدانی، برادر طریقت بودند. وی پس از عمری پر بار در سال ۵۴۴ هـ ق درگذشت.^{۲۳۲}

ز - صفی‌الدین بُستی

صفی‌الدین از اهالی بُست و شاعری فاضل است، هدایت در مجمع‌الفصحاء درباره‌ی او گوید: «خواجeh نامدار و فاضل عالی‌مقدار، شاعر پخته طبع شیرین‌گفتار، فصاحت اشعار به شیوه استادان باستان مدحت گذار بود».^{۲۳۳}

ح - ابوالقاسم بُستی

شیخ علامه، اسماعیل ابن احمد ابی‌القاسم البُستی از اصحاب قاضی‌القضاء عبدالجبار بن احمد بن عبدالجبار الهمدانی^{۲۳۴} و متکلم و نویسنده معتزلی، زیدی مذهب است که از اهالی شهر بُست بود.^{۲۳۵} ابوالقاسم بُستی از طبقات برساخته‌ی معتزله، در طبقه ۱۱ جای می‌گیرد و کلام خود را از قاضی عبدالجبار معتزلی اخذ کرده و از اینرو مدتی را در ری محل اقامت استادش گذرانده و مکاتبتی بزرگ نیز در نزد استادش داشته است و گاهی استاد پاسخ سؤالاتی را که از وی می‌پرسیدند، به ابوالقاسم بُستی واگذار می‌کرد. بُستی در سال ۳۸۹ هـ همراه قاضی عبدالجبار حج گزارد، در راه بازگشت از حج در بغداد به بحث و مناظره با باقلانی متکلم مشهور اشعری پرداخت و توانست بر باقلانی غلبه کند و به سکوت وادارش نماید، ذکاوت و چیره‌دستی بُستی در بحث و مناظره در منابع ستوده شده است.^{۲۳۶}

وی در زمان حکومت منوچهر بن قابوس بن وشمگیر از خاندان زیاری، از ری به شهر آمل در طبرستان رفته که در این شهر، قدرت نواصب تقویت شده بود و بُستی با هدف کمک و یاری شیعیان به آنجا رفته و این یاری را در مجالس تذکیر به خوبی نشان داده است. در اثر همین مجالس و برانگیخته شدن خشم

^{۲۳۲}. همان، ص ۱۸۹.

^{۲۳۳}. همان، ص ۳۳۲.

^{۲۳۴}. شیخ‌الغلامه، ابی‌القاسم اسماعیل بن احمد بستی معتزلی، المراتب‌فی فضائل امیرالمؤمنین و سیدالوصیین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه، تحقیق محمد رضا انصاری قمی، قم، ناشر الدلیل، چاپ اول، ۱۴۲۱، ص ۱۹.

^{۲۳۵}. کاظم بجنوردی، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲، ص ۱۲۳.

^{۲۳۶}. همان، ص ۱۲۴.

نواصب، والی شهر ابن سیف دینوری، پس از ۳ روز او را از شهر بیرون کرد. گویند علت برانگیخته شدن خشم نواصب آن بوده است که در روز عید غدیر در مجالس تذکیر از ابوالقاسم در مورد فضل بین ابوبکر و علی پرسیدند، ابوالقاسم گفت:

«مَثَلُ عَلِيٍّ، مِثْلُ كَوْزَةٍ نَوَّ وَ جَدِيدِي اسْتِ كِه شَيْئِي بَا اَنْ تَمَاسِ نَدَاشْتِه وَ مَثَلُ اَبِي بَكْرٍ، مِثْلُ كَوْزِه اَي اسْتِ كِه دَر اَنْ خَمْرٍ، دَمٍ، اِنْجَاسِ وَ اَقْذَارِ بُوْدِه، سِپَسِ تَمِيْزِ شَسْتِه شُدِه اسْتِ وَ اَنْ بِه خَاطِرِ اَيْنِ اسْتِ كِه عَلِيٌّ (ع) يَكِ چَشْمِ بَرَهْمِ زَدَنِ هَمِّ بِه خُدا شَرِكِ نُوْرزِيْدِه اسْتِ وَ اَبُوْبَكْرٍ ۴۰ سَالِ مَشْرِكِ بُوْدِه وَ سِپَسِ اَز كَفْرِ بَرِي شُدِه وَ اَز شَرِكِ پَاكِ گِشْتِه اسْتِ.»

این مثال غضب نواصب را برانگیخت و به تحریک والی، برای تبعید ابوالقاسم مبادرت ورزیدند.^{۲۳۷} حضور ابوالقاسم به هنگام مرگ استادش عبدالجبار در ری، به سال ۴۱۵ هـ گزارش شده است. بُسْتِي زَيْدِي مَذْهَبِ بُوْدِ وَ بِه گِزَارَشِ جَنْدَارِي، اَز اصْحَابِ اِمَامِ وَقْتِ زَيْدِيَه دَر طَبْرَسْتَانِ، الْمُوَيْدِ بَا اللّٰه (۴۲۱ هـ) بِه شَمَارِ مِي رَفْتِ. بِه نَظَرِ جَنْدَارِي مَنْظُوْر اَز اسْتَادِ بِه طُوْرِ مَطْلُوقِ دَر بَرَخِي اَز اَثَارِ فِقْهِي زَيْدِي، اَبُو الْقَاسِمِ زَيْدِي، بُوْدِه اسْتِ. بِه هَر حَالِ اَبُو الْقَاسِمِ اَز فِقْهِيَّانِ صَاحِبِ رَأْيِ مَذْهَبِ نَاصِرِي (نَاصِرِ كَبِيْر - اَطْرُوشِ) اسْتِ وَ بَارْهَآ بِه فِتْوَاهَا وَ اَرَاءِ اَوْ اِشَارَه وَ اسْتِنَادِ شُدِه اسْتِ وَ دَر كِنَارِ فِتْوَاوَايِ بَزْرْگَانِي چُونِ مَالِكِ وَ اَبُو يُوْسُفِ، بِه عِنْوَانِ مُوَيْدِ فِتْوَاوَايِ مَذْهَبِ نَاصِرِي قَرَارِ گِرْفْتِه اسْتِ. وَ يِ دَر سَالِ ۴۲۰ هـ دَر گِذْشْتِ.^{۲۳۸}

اثر ابوالقاسم بُسْتِي عبارتند از:

۱- من كَشَفِ الْاَسْرَارِ الْبَاطِنِيَه وَ عَوَارِ مَذْهَبِهِمْ؛ رساله‌ای است در رد مذهب اسماعیلیه که احتمالاً در سال ۴۰۰ هـ ق نوشته شده و از آن جهت که حاوی نقل قول‌هایی از برخی متون نایاب اسماعیلی، همچون المحصول محمد بن احمد نسفی است، بسیار ارزشمند است، نسخه خطی من كَشَفِ الْاَسْرَارِ الْبَاطِنِيَه وَ ... در کتابخانه «امروز یانا» موجود می‌باشد.

۲- البَحْثُ عَلٰی اَدْلَةِ التَّكْفِيْرِ وَ التَّنْفِيْهِ؛ نسخه‌هایی از آن در کتابخانه برلین و صنعا یافت می‌شود.

۳- التَّفْسِيْر؛ ظاهراً در یک مجلد بوده است.

۴- الْبَاهِرُ عَلٰی مَذْهَبِ النَّاصِرِ؛ که درباره‌ی تعالیم فقهی الناصر بالحق است.

۵- الْمَوْجِزُ؛ در فقه ناصری، سیف الدین منصور در شرح الناصریات خود بارها به این کتاب اشاره دارد و به آراء بُسْتِي اسْتِنَادِ كَرْدِه اسْتِ.

عَرِّ الْمَعْتَمَدِ فِي الْاِمَامَه؛ درباره امامت در مذهب زیدیه نوشته شده و بُسْتِي دَر كِتَابِ الْبَحْثِ بِه اَنْ اِشَارَه

كَرْدِه اسْتِ.

۷- الْمَرَاتِبُ؛ در مناقب اهل بیت پیامبر (ص).^{۲۳۹}

^{۲۳۷}. ابوالقاسم بستی، المراتب، ص ۲۰.

^{۲۳۸}. بجنوردی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ص ۱۲۴. ابوالقاسم بستی، المراتب.

^{۲۳۹}. همان، ص ۱۲۴.

ط - محمد بن عکاشه

محمد بن عکاشه بن صالح العتکی، یکی دیگر از فقها و محدثین شهر بُست می‌باشد و از اشخاصی چون سفیان بن عینیه و غیره روایت شنیده است و دیگرانی همچون داود بن عبده‌الاجر از وی روایت نقل کرده‌اند.

گویند محمد بن عکاشه، ۳۰ سال در شهر بُست قاضی بوده و ماهانه در حدود سه هزار درهم مقرری داشته است و قبل از سال ۲۰۰ هجری درگذشته است. بنابراین وی اقدم محدثین شافعی در شهر بُست بوده است.^{۲۴۰}

ی - محمد بن عبدالله بن الجنید

وی از اهالی بُست بود و علی بن حجر از وی روایت نقل کرده و در سال ۳۰۳ یا ۳۰۴ هجری درگذشته و شیخ صالحی بوده است.^{۲۴۱}

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری:

با توجه به آنچه گفته شد در شهر بست که در قرون اولیه اسلامی در نقاط مرزی واقع شده و محل رفت و آمد بسیار اقوام و گروه‌های مختلف با انگیزه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی بوده است، از جایگاه خاص فرهنگی و تمدنی نیز برخوردار است. در این شهر اقوام گوناگونی از فارس‌ها و عرب‌ها و همچنین ترک‌ها حضور داشتند که هر یک به زبان خویش تکلم می‌کردند. هر چند زبان رسمی زبان عربی محسوب می‌شد؛ اما بومیان که فارس زبان بودند به خوبی توانستند زبان خویش را حفظ کنند. در دوره صفاریان و به حمایت ایشان زبان فارسی حیات دوباره خویش را در این شهر آغاز کرد و کم‌کم شاعران بسیاری در این شهر به این زبان شعر گفتند. آنچه که در مورد زبان پشتو و نضح آن در قرون اولیه اسلامی در این شهر از سوی کسانی چون عبدالحی حبیبی مطرح شده است، بیشتر ساختگی به نظر می‌رسد.

مذللان
ادیان و اوضاع فرهنگی در «بُست»

۶۵

چه قبل از ورود اسلام و چه بعد از ورود اسلام، ادیان گوناگونی در این شهر دارای پیرو بوده‌اند که از مهمترین ادیان به غیر از اسلام، دین زرتشتی و دین بودایی بوده است و از گسترش و پیروان بیشتری برخوردار بودند؛ اما گزارش‌هایی از بت‌پرستی و همچنین دین مسیح(ع) نیز توسط برخی ارایه شده که چندان متقن نیست. در بین مسلمانان نیز می‌توان بیشتر پیروان مذاهب شیعه، زیدی، شافعی و همچنین خوارج را در این شهر مدلل کرد.

مراکز آموزشی مهم شهر در دوره اسلامی را می‌توان به سه گونه خانه دانشمندان، مسجد جامع و همچنین رباط‌ها تقسیم بندی کرد. به هر صورت در این شهر و با توجه به همین مراکز آموزشی دانشمندان بسیاری حضور داشته‌اند که از مهمترین ایشان ابو حاتم بستی، ابوالفتح بستی و ابوالقاسم بستی می‌باشند.

^{۲۴۰} محمد بن حبان، کتاب الثقات، ج ۹، ص ۷۵ و ۷۶.

^{۲۴۱} همان، ج ۹، ص ۱۵۵-۱۵۶.

فهرست منابع

- ۱- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم شیبانی، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، چاپ اول ۱۴۰۸ هـ، ج ۲ و ۳ و ۴.
- ۲- ابن بلبان، علاءالدین علی بن بلبان الفارسی، (محمد بن حبان بن احمد)، *صحیح ابن حبان*، به ترتیب ابن بلبان، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ، ج ۱.
- ۳- ابن حوقل نصیبی، ابی القاسم، *صورة الارض*، دار صادر بیروت، طبع لیدن ۱۹۳۸، چاپ دوم، قسمت دوم.
- ۴- ابن خلکان، ابی العباس شمس الدین احمد بن ابی بکر بن خلکان، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ، ج ۳.
- ۵- ابن سعد، *الطبقات الکبری*، بیروت، دار صادر، ج ۵.
- ۶- ابی القاسم بُستی، اسماعیل بن احمد، *المراتب*، تحقیق محمد رضا انصاری قمی، قم، ناشر الدلیل چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ.
- ۷- اشتری تفرشی، عزت الله، *نهضت عیاران*، تهران، آوای نور ۱۳۷۹.
- ۸- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، *مسالك و ممالک*، ترجمه قرن ۵ و ۶م تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ هـ ش.
- ۹- بُستی، محمد بن حبان بن احمد ابی حاتم بُستی، *کتاب الثقات*، حیدرآباد هند، مؤسسه کتاب الثقافیه، چاپ اول، ۱۳۹۳ هـ، ج ۸.
- ۱۰- بُستی، محمد بن حبان بن احمد، *المجروحین من المحدثین والضعفاء والمتروکین*، تحقیق محمد ابراهیم زاید، ج ۱.
- ۱۱- بلاذری، ابی الحسن، *فتوح البلدان*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۳۹۸ هـ.
- ۱۲- ترکمنی آذر- پروین، پرگاری، صالح، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی ایران در دوره‌ی صفاریان و علویان*، تهران، سمت، چاپ ۲، ۱۳۸۰.
- ۱۳- توفیقی، حسین، *آشنایی با ادیان بزرگ*، تهران، سمت و طه و مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ ۴، ۱۳۸۰.
- ۱۴- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر، *ترجمه تاریخ یمینی*، به اهتمام جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ هـ ش.

- ۱۵- جعفریان، رسول، *تاریخ تشیع در ایران*، قم، انتشارات انصاریان، چاپ ۳، ۱۳۸۰ هـ ش، ج ۱.
- ۱۶- حبیبی عبدالحی، *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*، تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- ۱۷- حبیبی، عبدالحی، *جغرافیای تاریخی افغانستان*، پیشاور، مرکز نشراتی میوند، ج ۲، ۱۳۷۸.
- ۱۸- حداد عادل، غلامعلی، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ش، ج ۳، حرف ب.
- ۱۹- حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ج ۱.
- ۲۰- *دایرة المعارف آریانا*، کابل، انجمن دایرة المعارف افغانستان، مطبعه دولتی، میزان ۱۳۳۱ هـ، ج ۴.
- ۲۱- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز الذهبی، *العین فی طبقات المحدثین*، بیروت، منشورات دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ.
- ۲۲- زرین کوب، غلامحسین، *دو قرن سکوت*، انتشارات سخن، چاپ ۱۰، ۱۳۷۸ هـ ش.
- ۲۳- سمعانی، عبدالکریم بن محمد بن منصور، *کتاب الانساب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ، ج ۱.
- ۲۴- سیستانی، ایرج افشار، *بزرگان سیستان*، تهران، انتشارات مرغ آمین، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- ۲۵- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، *مجمع الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، چاپ ۲، ۱۳۷۶.
- ۲۶- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *الملل والنحل*، ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، چاپخانه علمی.
- ۲۷- شیخ کلینی، کافی، *تحقیق علی اکبر غفاری*، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ۳، ۱۳۷۶ ش.
- ۲۸- صدیقی: غلامحسین، *جنبشهای دینی ایرانی (در قرن ۳ و ۲ هجری)* تهران، شرکت انتشارات پازنگ، ج ۲، ۱۳۷۵.
- ۲۹- صفاء ذبیح الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۶۳، ج ۱.
- ۳۰- طبری، ابی جعفر محمد بن جریر، *تاریخ الامم والملوک (تاریخ طبری)* بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۰۸، ج ۳ و ۵.
- ۳۱- عنصرالمعالی، کیکاوس بن وشمگیر، *قابوسنامه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۳، ۱۳۶۴ ش.
- ۳۲- غبار، میر غلام محمد، *افغانستان در مسیر تاریخ*، قم، احسانی، ۱۳۷۵، ج ۱.

- ۳۳- فرامرز بن خداداد بن عبدالله، *سمک عیار*، (ترجمه از زبان ترکی) تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، ج ۳.
- ۳۴- قاسمی، محمد، *عیاران سیستان*، دانشگاه زابل، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- ۳۵- مایل هروی، نجیب، *تاریخ و زبان در افغانستان*، تهران، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، چاپ دوم، ۱۳۷۱ هـ. ش.
- ۳۶- میرد، ابوالعباس، *الکامل فی اللغه والادب*، قاهره، نشر ازهریه، بی تا، ج ۳.
- ۳۷- مجوزی، محمد، *سیستان نگین درخشان فرهنگ و ادب فارسی*، دانشگاه زابل، چ اول، ۱۳۸۲.
- ۳۸- محرمی، غلامحسن، *تاریخ تشیع*، انتشارات ناصح، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
- ۳۹- مفتخری، حسین، *خوارج در ایران*، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۴۰- مقدسی، محمد بن احمد، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، بیروت، مؤسسه العربیه للدراسات والنشر و ابوظبی، دار السویدی نشر والتوزیع، چاپ اول، ۲۰۰۳.
- ۴۱- منتظری مقدم، حامد، *هند از نگاه مسعودی*، فصلنامه تخصصی نامه تاریخ پژوهان، سال یکم/شماره دوم/تابستان ۱۳۸۴.
- ۴۲- منقری، نصر بن مزاحم، *بیکار صفین*، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی ۱۳۶۶.
- ۴۳- موسوی بجنوردی، کاظم، *دایره المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۳، ج ۱۲.
- ۴۴- ناجی، محمد رضا، *تاریخ و تمدن در قلمرو سامانیان*، تهران، انتشارات مجمع علمی تمدن و فرهنگ سامانیان، ۱۳۷۸.
- ۴۵- ناشناخته، *تاریخ سیستان*، تصحیح ملک الشعراى بهار، تهران، انتشارات پدیده خاور، چاپ ۲، ۱۳۶۶ ش.
- ۴۶- ناشناخته، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، ترجمه میر حسین شاه تهران، دانشگاه الزهراء، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.
- ۴۷- نجاشی، تهذیب المقال فی تنقیح الرجال، به اهتمام سید محمد علی الموحد الابطحی، نجف اشرف، ۱۳۹۰، جلد ۲.
- ۴۸- همام، سید سلطان شاه، *دردهای خراسانیان*، پیشاور، چاپ اول، جدی ۱۳۷۰ هـ. ش.
- ۴۹- یعقوبی، احمد بن یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ۱۴۱۲ هـ، ج ۲.